

بقلم آقا حسینعلی باغزوی اصفهانی

## پرتو اصفهانی

این دیباچه از نگارشات مرحوم مغفور مبرور جنت مکان آقا میرزا محمد حسین ادیب اصفهانی ملقب بفروغی رئیس دارالترجمه خاصه همایونی و دارالطباعة دولتی رضی الله عنه است

مرحوم اقدم البغا و افصح الشعرا میرزا علیرضا المتخلص به پرتو معروف بمیرزا آقا جان که روانش در غرفات جنان و روضه رضوان چون گلهای بهشتی خرم و خندان باد نازده گویان عصر و سخن سنجان زمان را پدری مهربان بود و استادی شیرین زبان

پیری ادب آموز جوانان نه که میری در مملکت نطق و بیان آمر و ناهی هم دوده خط را بقلم کرده سرافراز هم سلسله نظم از او کشته مباحی باقرار ادبای ماهر و فضالی متبحر در مضمار بلاغت و عرصه با فسحت فصاحت همواره قصب السبق او را بود و گوی بیشی و پیشی از همکمان میربود در ابداع مضامین بدیمه بد بیضا داشت و آنچه خامه سحرش بر بیاض صفحه دانش مینکاشت شعری بر حشم و پروین بر سر مینکداشت

هر شب غزلی نگفته میگفت	هر روز دری نسفته میسفت
هر قطعه که خامه اش نوشتی	وان بود چو قطعه بهشتی
خیری بخطش نماز بردی	ریحان خط بندگی سپردی

وان پیر جوان بخت که پار رخت از این جهان به بهشت جاودان برد نکویم که رفت یا مرد چه دوشیزگان خیال و بنات افکارش ابد الدهر او را به نیکنامی زنده دارند و صورت او را بهزار معنی در پیش نظر ها میگذرانند و از

براهین این دعوی یکی همین خجسته دیوانست . مختصر پرتو که نود سال در این سرای سپنج اقامت داشت و یادگار های عزیز از بنان و بیان خود در اینجهان گذاشت پدرش آقا محمدعلی ساکن لنجان من اعمار اصفهان مردی اصیل و رادی ماجد و مالکی بزرگ منش و مرتبه دان بود و در ترجمه احوال پرتو روح الله روحه اگر از مکالم اخلاقی ذکر می نمائیم از آنست که از عهده بر نمی آیم همینقدر گویم که آن پیر پدر که او را بجای پسر بودیم با ما چنان مخالفت میکرد و ملامت می آورد که گفتی پروردگان يك مهديم و زادگان يك عهد و از همانوقت که از كوچك دلی با خوردن می نشست و عقد مؤالفت و مصاحبت می بست و قرش ظاهر و مقامش معلوم و جنابش منیر و حضرتش عالی و رتبتش متعالی بود

روحش در خلد شاد باشد نامش همه را به یسار باشد

وقتی خود این بنده آن مرحوم را در حمام ملاقات نموده با کمال ادب در حضورش نشسته کسب اطلاع شعری نموده بشارتی هم بایشان داده عرض نمودم رضا قلیخان هدایت دیوانی بطبع رسانیده و از شعرای اصفهان از شما تمجید نموده فرمود آن دیوان را دیده ام و اول شعری که از من نوشته این است

سیراب کرده کوه و درو دشت را سحاب ساقی بیار باده و بنشین بکار آب  
غزلی دیگر هم که چند شعر آن را مرحوم رضا قلیخان در دیوان نوشته بود  
بنظرم بود بایشان عرض کردم که از این چند شعر چنان استنباط کرده که غزلی از  
مرحوم شیخ طرح شده و شما هم غزلی ساخته اید هرگاه مابقی غزل محفوظتان  
هست بفرمائید غزل شیخ این است

بار فراف دوستان بسکه نشسته بردلم میروود و نمیروود ناقه بزیر محلم

فرمود این غزل در انجمن طرح نشد جهتی پیدا کرد که من اینغزل را ساختم  
مرا معشوق و منظوری بود و روزگار طرح جدائی در بین ریخت و بطهران رفت

در فراق او من اینغزل را ساختم روزی در حوزه درس مرحوم آقا بودم آقا فرمود میرزا تازہ غزلی نگفته عرض کردم خیر فضولی آنجا بود عرض کرد غزلی گفته بفرمائید قرائت کند آقا فرمود غزل را بخوانید عرض کردم غزلی گفته ام ولی نا تمام است فرمود هر چه گفته بخوان دو سه شعر که خواندم آقا رقت کرد فرمود دیگر بخوانید هر وقت غزل تمام شد بخوانید غزل این است



آمدن از قفای تو واقعه ایست مشکام	رفتی و کاروان غم بار فکنده در دلم
بو که شبی از اینخطر موج برد بساحلم	کشتی تن شکست اگر همتی اید و چشم تر
من بهلاک در دهم تن برود چو قاتلم	قاتل هر که در رسد تن بهلاک در دهد
آه که شوید از نظر کربه غبار محلم	رفت و غبار محلی ماند از او بدیده ام
من کیم آنکه در جهان برق بسوخت حاصلم	خرمن هستی مرا آتش عشق شعله زد
ایکه همیشه روی تو بود چراغ محلم	آه که می ندانمت شمع کدام محفلی
آه که رفت و خنده زد چرخ بفکر باطم	سهل همی شمردمی دوری آن نکار را
آه که از سرشک خون پای بماند در کلام	گفتمی از پیش روم پرتو اگر توان بود

### ملده تاریخ مرحوم قآنی

مست صبهای نظم قآنی  
چون اجل آمدش بساقی دهر

که بر او رحمت خدای فره  
پی تاریخ گفت (ساغرده)

در شکایت از شاگرد خود حضور مرحوم آقا میرزا

سید محمد امام جمعه اصفهانی

شام محب تست به از صبحگاه عید	ای پادشاه شرع و خداوندگار دین
از کردگار خواهم باری شود مزید	گر عمر خضر باشد و نوح نبی تو را

عهدی بود طویل و زمانی بود مدید  
 دانی تو خود که در دو هنر آدم و حید  
 شعری بمدح تو همه چون لؤلؤ نضید  
 مشهور بر سعادت و ملعون تر از یزید  
 بسا من ستیزه دارد چون کافر عنید  
 تعلیم کرد حرفی، او را کند عبید  
 کز مصطفی نژاد بسی باشد این بعید  
 ناکس چو او ندیدم از کهنه و جدید  
 باید بر آفتاب کند جلد سگ حدید  
 گر نحس نحس زایدو از سعدهم سعید  
 بازار سیم نشکنند از سنک یا حدید  
 از چشم من در آمدو بر روی من دوید  
 گردد به روزگار تو فعال مایرید

### وله ایصاً

چه عجب داری اگر رو بتو آرد ادبیر  
 پشه آشوب به پیل آوردو مور به شیر  
 مرد دانا بجهان کاش نیمه‌اندی دیر  
 تخم بیحاصل تا چند فشانی به کویر  
 کاندیرینعرصه ندانند جبان را ز دلیر  
 لقمه از گرسنه گیرند و خورانند به سیر  
 ایستاده بادب دست بکش سر در زیر  
 که اگر دست دهد قطع کنند از شمشیر

تا خویش را شناخته ام بنده تو ام  
 از فر بندگی تو و فضل کردگار  
 خطی بفر تو همه چون گوهر مذاب  
 دردی بدل مراست ز ناسیدی که هست  
 شاگرد من بود ولی از باب ملعنت  
 جدت مگر نگفت که هر کس که بر کسی  
 اولاد بولهب بود از پشت تا به پشت  
 کردم هزار کس را تعلیم بیش و کم  
 یکموی گر عنایت پرتو و را نبود  
 از اصل بد گهر بود این خود معینست  
 باشد پی شکست من این خود ندا ندا  
 گو ذال باش قافیه مانند اشک من  
 شاهها روا مدار که مفعول من اراد

ایکه با حکمتی و دانش و فرهنگ و هنر  
 پایمال ارکندت دهر همی رنجه مشو  
 چون جهان سفله پرست آمدونادان پرور  
 چه کنی عرض هنر دربر این بیخردان  
 تیغ مردانگی آن به که نمائی بغلاف  
 سیرم از مردم دنیا طلب دون که بجهد  
 شیر مردان بر روبه صفتان می بینم  
 ای بسا دست که بوسد بضرورت مردم

## وله

یارم بیامد از در و آغاز نساز کرد  
 چون زد گره بکار دلم بستگی فزود  
 پرتو متاب سر زکمندش که شاه عشق  
 گاهی گره بزلف زدو گاه باز کرد  
 چون باز کرد قصه ما را دراز کرد  
 محمود را اسیر کمند ایاز کرد

## ☆(رباعی)☆

آنمه که بود مادر شه را ناظر  
 بگرفت فلک نایش و گردش معزول  
 در وصف لبش زبانت پرتو قاصر  
 چون نا برود بجای چه میماند نظر



تالیف « اسعد فهیمی »

ترجمه « اشراق خاوری »

## تاریخ فلسفه

پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ فلسفه - در تحت این عنوان و ضمن این موضوع از دوره اشخاص  
 روشن فکری گفتگو مینمائیم که بواسطه گفتار های فلسفی و بیان عقاید و آراء  
 محکمه خود به عالم انسانی بذل معروف و احسان نموده و در جامعه عالم از نوابغ  
 و مشاهیر بشمار رفته اند !!!  
 لفظ فیلسوف « چنانچه در افواه عامه مشهور است و در اصطلاح عرف